

دو فصل‌نامه‌ی علمی-پژوهشی زبان و ادبیات
فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فسا
س ۹، ش ۲ (پیاپی ۱۹)، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

عناصر فرهنگ عامیانه در شعر یدالله طارمی

دکتر سید مهدی خیراندیش

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، مرکز شیراز، دانشگاه پیام نور، شیراز، ایران

پروین محمدی‌زاده

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد اقلید، دانشگاه آزاد اسلامی، اقلید، ایران

چکیده

این پژوهش در جستجوی بازتاب عناصر فرهنگ عامه، در کتاب شمیم نسترن از مجموعه شعرهای یدالله طارمی شاعر شیرازی است که عمده‌ی شعرهای وی به لهجه‌ی شیرازی سروده شده است. پژوهنده سعی کرده است، نمونه‌هایی از جلوه‌های فرهنگ و زبان عامه در این مجموعه را که برجسته‌تر بوده بیابد و دسته‌بندی کند. بنا بر نتایج این پژوهش می‌توان گفت که مهم‌ترین موضوعات شعری یدالله طارمی عبارت است از اعتقادات مذهبی و برخی باورهای عمومی اجتماعی. در سطح زبانی نیز کنایات و ضرب‌المثل‌های عامیانه نمود بیشتری در شعر این شاعر دارد. طارمی همچنین از دو ترفند توصیف و تشبیه برای بیان مفاهیم عامیانه بهره می‌برد و استفاده از واژگان و اصطلاحات عامیانه‌ی شیرازی مهم‌ترین ویژگی زبان شعری اوست.

واژگان کلیدی: فرهنگ عامیانه، شعر محلی، یدالله طارمی، شعر شیرازی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۱/۲۰

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۵/۷

Email: pmzfa@yahoo.com

۱- مقدمه

بدیهی است که فرهنگ هر سرزمین، تنها شامل فرهنگ کتبی آن نیست، بخش بزرگی از فرهنگ رایج در زندگی مردم، بی‌آن‌که از ابتدا در جایی مکتوب شده باشد، به طور شفاهی راه خود را در جامعه می‌پیماید و چه بسا که اگر کسانی هم آنها را مکتوب نکنند؛ زمان‌های طولانی از نسلی به نسل دیگر منتقل شوند؛ اما این امکان هم وجود دارد که در اثر آمیختن با فرهنگ‌های دیگر یا تغییر وضعیت‌های اجتماعی، سیاسی و جغرافیایی تغییر کنند؛ یا فراموشی شوند. این‌جاست که ثبت، نگهداری و پژوهش پیرامون آن، ضرورت پیدا می‌کند.

در همین راستا این مقاله در پی جلوه‌های مختلف فرهنگ مردمی به بررسی محتوای اشعار و برخی عناصر فرهنگ‌عامه‌ی به کار رفته در مجموعه شعر شمیم نسترن از شاعر ارزشمند «یدالله طارمی» می‌پردازد. دراین نوشتار ابتدا مطالب ضروری در باب فولکلور، معرفی مختصر این شاعر ارجمند و پس از آن نمونه‌هایی از جلوه‌های فرهنگ عامه در شعر ایشان آورده خواهد شد.

زندگی‌نامه‌ی یدالله طارمی: یدالله طارمی شاعر پیشکسوت شیرازی در سال ۱۳۱۱ متولد شد. او تا سال ۱۳۷۳ حضور پررنگی در محافل و انجمن‌های شیراز داشت و آثارش در روزنامه‌ها و مجلات استانی و ملی منتشر می‌شد. طارمی از سال ۱۳۷۳ تصمیم به سرودن اشعار فولکلور شیرازی در ادامه‌ی راه بیژن سمندر گرفت و تاکنون سه مجموعه شعر نسیم دلگشا، شمیم نسترن و بهار نارنج را با لهجه شیرازی به زیور طبع آراسته است. انتشار مجموعه‌ی صوتی «بهار نارنج» با صدای این شاعر در فضای مجازی با استقبال کم‌نظیری مواجه شده و اشعار طارمی دهان به دهان می‌چرخد. در این مجموعه اشعاری سنتی با موضوع عاشقانه، با لهجه‌ی شیرازی به نظم درآمده ضمن آن که پس از هر شعر آوا نگاری و آه‌ها همراه با معنی آن‌ها آورده شده است؛ بنابراین خواننده مشکلی با طرز خواندن و درک مفهوم شعرها ندارد و این کار بر ارزش کتاب ایشان افزوده است.

شعرهای گویشی یدالله طارمی به چاپ دوم هم رسیده و الگوی بسیاری از شاعران بومی‌سرا شده است. یدالله طارمی همچنین مجموعه غزل‌های خود را در کتابی با عنوان «بانوی عشق» راهی بازار نشر کرده است.

در مجموعه‌ی شمیم نسترن شاعر، محتوایی عاشقانه را همراه بن‌مایه‌ای از طنز اجتماعی، با لهجه‌ی شیرازی، بیان می‌کند و در ضمن پاسداشت این لهجه، به بیان عناصری از فرهنگ عامه یا فولکلور مردم این خطه نیز می‌پردازد. وی زبانی ساده، لطیف و مردم‌پسند را برای شعر خود برگزیده و آن‌گونه که در بافت اجتماعی، سخن مردم آینده‌ی باورها و سرشار

از عناصر فرهنگی است؛ در شعر او نیز همین مطالب انعکاس یافته است و مجموعه‌ای ارزشمند برای حفظ فرهنگ مردمی و زبان با لهجه‌ی اصیل شیرازی پدید آورده است.

گوش یا لهجه شیرازی، یکی از شیرین‌ترین لهجه‌های رایج در ایران به‌شمار می‌رود. با وجودی که گویش شیرازی پیوسته رنگ زبان رسمی مملکت را به خود می‌گیرد، هنوز هم با لهجه‌ی رسمی تفاوت‌هایی دارد و پاره‌ای واژه‌ها، اصطلاحات و ترکیب‌های ویژه‌ی این لهجه به گوش می‌رسد که برای غیر شیرازی‌ها بیگانه به‌نظر می‌رسد. بسیاری از واژه‌هایی که در گویش شیرازی کاربرد دارند، دقیقاً با همان تلفظ و معنی معمول در شیراز، در فرهنگ‌های معتبر ضبط شده است و این امر، نشانه‌ی درستی این گونه واژه‌هاست.

بازمانده‌ی لهجه یا گویش شیرازی هم اکنون دارای چند شاخه است؛ اما در زمان آل بویه تا دوره قاجار یک گونه بوده است، همان که به نام شیرازی اصیل شناخته می‌شود. اما در شیراز به آن شیرازی میانه می‌گویند. شاخه‌ی دیگر «شیرازی پودنکی»، یا همان «شیرازی غلیظ» و شاخه‌ی دیگر «شیرازی شهری» است، که به آن «شیرازی قصردشتی» می‌گویند. علت اصلی این تفاوت به ساختار جمعیتی شیراز در محله‌های مختلف آن برمی‌گردد.

لهجه‌های به ظاهر متفاوت شیرازی همه از یک لهجه‌ی اصیل، سرچشمه می‌گیرند اما اصطلاحاتی که در لهجه‌های منشعب وجود دارد؛ گاهی باعث می‌شود که این تصور حاصل شود که این لهجه‌ها از ریشه با هم متفاوتند.

به هر روی مطالب مطرح شده در این اشعار تصویری واقعی از متن جامعه و واقعیت‌های موجود در آن را به تماشا می‌گذارد؛ بنابراین می‌توان آن را در دسته‌ی «ادبیات واقع گرایانه» یا رئالیستی، قرار داد.

یدالله طارمی در باره‌ی این که چرا این روش را برای شعر گفتن برگزیده است در همین کتاب، خود را اهل دل و شیفته‌ی شادمان کردن مردم و کم کردن غصه‌های آنان دانسته و با همان زبان شیرین و دوست داشتنی در شعری با عنوان «که چی چی؟» گفته است:

«تو باید هوش و حواس و عقلت رو هم کنی / بشینی پی چی بیگی که غصه‌ها ر کم کنی»

گفتم آی قصه بگم، می‌رم تو خط نقلا / آی ترانه بسازم، می‌رم تو نخش قوآلا
 «آگه عرفانی بگم، بایه مو ر از ماس بکشم / آگه دردا ر بگم، لازمه شلاق بچشم»
 «اومدیم بو آب وتاب، گفتیم اینا ر که چی چی؟ / باری کلو، آفرین، صد ت شنفتم که چی چی؟»

«نه کاکو ما از اوناش نیسیم، ما اهل دلیم / آگه بی جوی بیشینیم، دل نباشه ما کسلیم»
 (طارمی، ۱۳۸۸، ص ۱۹)

به همین مناسبت زبان شیرین طنز گونه را که مورد پسند همگان هست؛ انتخاب کرده و در آن جلوه‌های واقعی عشق در زندگی گذشتگان نه چندان دور را همراه با آیین‌ها و آداب اجتماعی خاص خودش، به نمایش گذاشته است.

«هر کی هر چی خواست بگه میشنوفم و گوش نمیدم/ غیر عشق و عاشقی، جور دیگه‌ی شعر نمی‌گم» (همان)

از لوازم غزل آنچه در شعر او به زیبایی بیان شده شامل: عشق و عاشقی، قهر و آشتی، گله و شکایت پیش بزرگان خانواده، خشم، انتظار، شیطنت‌ها، پا در میانی بزرگ‌ترها، وصف‌ها و تشبیهات زیبا، و یادآوری برخی خاطرات و آیین‌های اجتماعی روزگاری نه چندان دور است، همان‌گونه که در زبان و زندگی واقعی مردم رواج داشته و هنوز نیز کم و بیش در ژرفنای بافت‌های اجتماعی پیدا می‌شود علاوه بر محتوا و مفهوم و شکل زبانی این کتاب که خود، نمادی از فرهنگ عامه می‌باشد؛ جلوه‌های دیگر عناصر فرهنگی نیز در این اثر منعکس شده و با مهارت در شعرها به کار گرفته شده‌است. زبان او به شدت با کنایه‌ها در آمیخته، با ضرب المثل‌ها، پیوند یافته و به طرح آداب و رسوم رایج پرداخته است که با باورهای مذهبی مردمی مثل اعتقاد به ظهور امام زمان، میلاد حضرت علی (ع) در کعبه، زیارت امام رضا (ع)، شاه چراغ و احترام و بزرگداشت بزرگان ادب «حافظ و سعدی» با شور و شوق عاشقی با تمام لوازم اجتماعی زمان خودش، جلوه پیدا می‌کند و در هم می‌آمیزد.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- ادبیات عامیانه چیست؟ در فرهنگ‌نامه‌ها ذیل واژه‌ی فولکلور به توضیحات زیر

برمی‌خوریم:

لغت‌نامه دهخدا: فولکلور. [فُلْکْ لُور] (فرانسوی، ا) (از دو کلمه‌ی انگلیسی فولک به معنی توده و لور به معنی دانش) علم به آداب و رسوم توده‌ی مردم و افسانه‌ها و تصنیف‌های عامیانه، توده شناسی، فرهنگ عامه، مجموعه‌ی عقاید، اندیشه‌ها، قصه‌ها، آداب، رسوم، ترانه‌ها و هنرهای ساده و ابتدایی یک ملت را فولکلور گویند.

فرهنگ فارسی معین: [فُلْ لُ] [فر.] (امر.) توده شناسی، علم به افسانه‌ها، باورها، ترانه‌ها، و ... توده‌ی مردم، فرهنگ مردم (فره).

دیکشنری عربی به فارسی: رسوم اجدادی، معتقدات و آداب و رسوم قدیمی و اجدادی، افسانه‌های قومی و اجدادی، فولکلور: واژه فولکلور از دو جزء تشکیل شده است: الف) فولک (Folk): به معنی عوام و توده مردم ب) لور (Lore): به معنی دانش و دانستنی‌ها.

از نظر «ریشه‌یابی و تاریخچه، واژه فولکلور، کلمه‌ای انگلیسی است که در سال ۱۸۴۸

میلادی برای اولین بار به وسیله «امروز مرتن» عنوان مقاله‌ای قرار گرفت که موضوع آن بحث در باره‌ی دانش عامیانه و آداب و رسوم سنتی بود.» (فاضلی، ۱۴۷، ۱۳۸۰)

آداب و رسوم وجه مشترک همه‌ی این تعریف‌هاست که طیف وسیعی از رفتارهای فردی و اجتماعی مردمان هر سرزمین را شامل می‌شود؛ که می‌تواند میراث به‌جا مانده از گذشتگان یا رفتاری باشد که عادت همیشگی مردم در آن سامان به حساب آید.

بنابراین تعریف‌های کلی، «مقدار زیادی از فعالیت‌های روزمره جوامع، نظیر: نحوه‌ی غذا خوردن، شیوه‌ی لباس دوختن و لباس پوشیدن، آداب رسوم کفن و دفن، مراسم عروسی و مانند اینها در شمار فولکلور محسوب می‌گردد. (وارانیاک) در تعریف فولکلور به ویژگی‌های آن استناد می‌جوید و این‌گونه بیان می‌دارد: فولکلور را نه بر اساس خصوصیات عامیانه‌اش و نه بر مبنای ویژگی‌های سنتی‌اش نمی‌توان به درستی تعریف کرد، ولی می‌توان سه ویژگی یا سه وجه مشخصه برای آن در نظر گرفت:

۱- فولکلور بر میراث و اصول تمدنی قدیمی و کهن بنا شده است. ۲- فولکلور با هیچ‌گونه روش علمی و استدلال منطقی همراه نیست. ۳- در جریان اشاعه‌ی اصول تمدن جدید، فولکلور بدون اینکه با آنها ترکیب شود، در کنارشان قرار می‌گیرد و در نتیجه عناصری بسیار قدیمی را تقریباً دست‌نخورده حفظ می‌کند.» (فاضلی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۷)

«بدین ترتیب با عنایت به خصوصیتی که در تعاریف مربوط به مفهوم فولکلور نهفته است اگر بخواهیم تعریفی از آن ارائه دهیم به‌طور کلی می‌توان گفت فولکلور یا فرهنگ عامه: «مجموعه‌ای از دانستنی‌ها و اعمال و رفتاری است که در بین عامه مردم بدون در نظر گرفتن (و حتی بدون وجود) فواید علمی و منطقی آن، سینه به سینه و نسل به نسل و به صورت تجربه به ارث رسیده است.» (همان)

«فرهنگ عامه به عنوان واقعیت اجتماعی از زمانی که مطالعه و تحقیق درباره‌ی فرهنگ عامه (فولکلور) جنبه علمی پیدا کرد، (از اوایل قرن نوزدهم به بعد) تحقیق و پژوهش در باره معتقدات و ادبیات شفاهی و دانستنی‌ها و اعمال و رفتار توده مردم دیگر صرفاً به منظور امر به انجام آن و یا نهی آن صورت نگرفت بلکه به فرهنگ عامه به عنوان یک واقعیت اجتماعی نگریسته شد.» (همان)

۲- ۲- جنبه‌های اجتماعی ادبیات عامیانه: در حقیقت ادبیات عامیانه ارزش و اعتبار خود را از پیوندی که با جامعه و واقعیت‌ها دارد دریافت می‌کند. نه از جنبه هنری و زیباشناسی. بنابراین ادبیات عامیانه را ویژگی‌های اجتماعی، ارزشمند می‌کند نه ویژگی‌های هنری که در صورت‌های دیگر ادبی هم وجود دارد.

جنبه‌های اجتماعی ادبیات عامیانه را می‌توان به صورت زیر توضیح داد:

ادبیات عامیانه در طول تاریخ در کنار ادبیات رسمی و کلاسیک به‌صورتی ساده و آرام در جریان بوده است. اما در کتاب‌های تاریخ ادبیات کمتر نامی از آنها به چشم می‌خورد. زیرا ادبیات عامیانه به توده‌ی مردم وابسته است و آنها نیز معمولاً در شرایطی نبودند که بتوانند آن را ثبت و مکتوب کنند و سیر این قسمت مهم ادبیات به طور شفاهی ادامه یافته است و در ضمن کار و فعالیت و زندگی عادی مردم ادامه‌ی حیات داده است؛ پس تجملی و ساختگی نیست. در متن زندگی است. رئالیستی و واقع‌گراست. به همین دلیل ساده و بی‌پیرایه است از زندگی مردمی سرچشمه می‌گیرد که هنگام سخن گفتن جز بیان مطلب، هدف دیگری ندارند دشوار و پیچیده نیست؛ در دسترس همگان هست بنابراین کمتر از یاد می‌رود. هرچه در زندگی عادی مردم وجود دارد در ادبیات عامه نیز حضور دارد: طبیعت، ابزار و وسایل کار، مبارزه با ستم‌گری و آرزوها و امیدها و ...

ادبیات عامیانه همگام با دگرگونی نسل‌ها دگرگون می‌شود و خود را با حوادث و شرایط جدیدی سازگار می‌کند، گاه شادمان و امید بخش است گاه غمگین و سوگوار، هر چند تغییرات آهسته نیز رخ دهند؛ باز در دل ادبیات مردمی رسوخ می‌کند و آن را تغییر می‌دهد. صورت‌های مختلف فرهنگ شفاهی: «جلوه‌های فرهنگ مردم عبارتند از: ترانه‌های محلی، قصه‌ها و افسانه‌ها، لالایی‌ها، زبانزدها (ضرب‌المثل‌ها)، واسونک‌ها، ترانه‌های مادران، مثل‌ها، آداب و رسوم، باورهای مردم، جشن‌ها و اعیاد، غذاهای بومی، طب سنتی، بازی‌های محلی، لباس و پوشش‌های محلی، واگوشتک، معما و لغز و ...» (فقیری، ۱۳۸۹، ص ۹)

۲-۳- نمونه‌هایی از عناصر فرهنگ مردمی در شعر یدالله طارمی:

۲-۳-۱- اعتقادات مذهبی

کتاب با شعری به نام «آخ اگر آقام بیاد»، آغاز شده با محتوای «اعتقاد به انتظار ظهور امام عصر(ع)» و سپس «شعرتو شاه ملک ایرونی» نشان احترام به امام رضا (ع) و افتخار به وجود مرقد مطهرایشان در سرزمین عزیز ایران و شعر بعد با عنوان «مولود کعبه» توصیفی ساده و عامه فهم از تولد حضرت علی (ع) و «قربون علی که حب او معنی عشقه» در باره‌ی عید غدیر با همان زبان دلنشین، همگی مبین اعتقادات مذهبی رایج و مورد افتخار شاعر و مردم می‌باشد. احترام و بزرگداشت امام رضا(ع) و سایر ائمه نیز در زندگی آنها باورهای فراوانی به وجود آورده که بزرگی وارج آنها را نمایش می‌دهد. به عنوان نمونه در این ابیات به عقاید رایج در بین مردم در باره‌ی زیارت ائمه اشاره شده است:

فرا خوانده شدن از طرف ائمه‌ی معصوم و امامزادگان شرط اصلی توفیق زیارت ایشان است (در اصطلاح عوام «طلبیدن»):

«با علی موسی الرضا؛ قربون گمبذ طلات / ما رِ پیش خودت بوخون، تو ما بیفتیم پیش

پات» (طارمی، ۱۳۸۸، ص ۱۰)

زیارت امام رضا (ع) حج فقر است:

یا علی موسی الرضا قبر تو حج فقران / دیدن مرقد تو مَثِّ دیدن خونه‌ی خدان» (همان)
شفیع بودن ائمه:

«یا علی پیش خدا تو قرب و منزلت داری / می‌تونی مشکل از پیش پاهامون ورش داری»
(همان)

«با حیدر کرار، تو ما ر کن شفاعت / ای نه روز جزا، جلو خدا، کی روش سیا نیس!»
(همان)

زیارت امامزاده‌ها:

شمار زیادی از امامزادگان در شیراز به خاک سپرده شده‌اند؛ که در نزد مردم هر کدام دارای قرب و منزلت خاصی هستند.

از جمله حضرت احمد بن موسی (ع)، پسر امام موسی بن جعفر (ع)، برادر امام رضا (ع) معروف به شاه چراغ.

«نمدونی تو شاه چراغ چه حالی داره / چه شکوه و شوکت و جلالی داره

اول از هر جُو می‌ریم اون جُو زیارت / می‌خونیم دوتوئیمون نماز حاجت» (همان، ۲۳)
و حضرت سید میر محمد (ع)

«بعدشم بو هم می‌ریم سید میر محمد / می‌کنیم بو هم طوافِ دور مرقد» (همان، ص ۲۳)
و حضرت سید علاءالدین حسین (ع)

«بعد می‌ریم تو آسونه بری مناجات / سید علاءالدین حسین شاه کرامات». (همان)
به سروری رسیدن مسلمانان در نهایت پس از ظهور امام زمان (ع)

«ای آقای جونیم بیات، مسلمونا آقو می‌شن» (همان، ص ۷)
آقای جونیم: سرور دوست داشتنی‌ام امام زمان (ع)

آقو می‌شن: به سروری می‌رسند.

۲-۳-۲- باورهای اجتماعی:

تأثیر بزرگان فامیل در مراسم‌ها
خواستگاری:

شعر «قج قجیم می داد» (به معنی: به رخم می کشید)

«خالقزیم نه وردُشت نه گُذُشت، یه دهن پر گف / خب چرو نمی‌آن تُو مگه نمی‌دونید
پسینه؟

حرف خالقزیم، اونا ر بد جو ری تکون داد / یکی گف میان، آمون بیدین، خانم سکینه!»

(همان، ص ۷۱)

داش دُرُس می‌شد، که باز خالقزی نطق کرد/ هر چی ما به هم دوخته بودیم، کرد پاره پیتته.» (طارمی، ۸۸، ص ۷۱)

با بیان طنزی شیرین تأثیر سخن خاله را بر تصمیم عروس و داماد نشان می‌دهد. میانجگری برای رفع دل خوری‌ها و شکایت‌ها:

«رفته عارض شده پهلوخان داداش / که بهم گفته: نگاه چیشوی سیاش!»
«حالا یی هفته تموم که بی‌خود/ رفته بس نشسته پهلو زن کاکاش» (طارمی، ۸۸،

ص ۶۴)

سوگند خوردن

«واژه سوگند از لفظ «سَوَكَنْتَ وَنَتَّ» اوستایی است به معنی دارای گوگرد و مراد آن است که در دوران قدیم آب آمیخته به گوگرد به هنگام قضا و داوری، به کار می‌رفته است، بدین ترتیب که این‌گونه آب را به متهم می‌نوشانیدند و از دفع یا در شکم ماندن آن، بی‌تقصیری یا مقصر بودن او معلوم می‌شده است. استعمال فعل «خوردن» با سوگند یادگار همین مفهوم است.» (کیانی، ۹۲، ص؟)

سوگند خوردن در زبان عامیانه بدون توجه به بار شرعی آن و یا معنی اصلی و کهن آن به عنوان سندی برای راست‌گویی افراد و نیز گاهی نیز به حالت تکه کلام یا تعارف در سخن افراد رواج پیدا می‌کند در جاهای مختلفی از اشعار ایشان نیز به همین شکل، دیده می‌شود که به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می‌شود:

«آقو جونی، سر جدت بیو ما منتظریم/ هی می‌گم اقام می‌آت، کارا رِ رُوب را می‌کنه.» (همان، ۷)

«آقو جونی، جون جدت، نا امیدمون نکن/ بیو می‌اجل به ما تو کی مدارا می‌کنه؟» (همان)

«یا علی موسی الرضا، سرور ما، امام ما / جون جدت مصطفی حاجت‌مون بُکن روا» (همان)

«جون آقات کوتا بیو/ یرذه (یک ذره) به ما تو را بیو» (همان، ص ۵۴)

«همچی که شومو اومدی، همه جا رِ رُوشن کردی» (همان، ص ۶۷)

«والو خوب شد اومدی، تَ نُوگی کوم کرده بودم» (همان، ص ۶۷)

«ما شیرازیا، دس دلمون وازه به جدت» (همان، ص)

«بیو قربون قدمت همه چی رِ روب را کردی.» (همان، ص ۶۷)

«تُو چیشام نگا بُکن، اگر نفهمیدی چی می‌خوام/ می‌رم و به جون تو، هر گه ای راسا

نمی‌آم!» (همان، ص ۶۹)

«خنده کرد، اُمو بی نمک بود به خدا» (همان، ص)

باور به این که فرزند آخر با دیگر فرزندان فرق دارد و در دانه است یا احمق و دیوانه بار می‌آید:

«گفتی که بچی آخری و دُردونه هستی/ هر کاری بُکنی، صاب اختیاری پسر عمه؟»
(همان، ص ۱۵۲)

«بعد بوغصه گُف: قدیمیا، بی خود نگفتن/ خُل و چل می‌شه رود تَه طغاری پسر عمه!»
(همان)

مراسم آشتی کنان:

بزرگان فامیل برای صلح دادن کسانی که با هم قهر بودند و از بین بردن کینه‌ها مراسم آشتی کنان ترتیب می‌دادند.

«وعده گذشته واسمون، باید بریم آشتی کُنون» (طارمی، ص ۱۵۰)

«چه خوب دوباره تُو دلش، مِهَر تو شونده شعر من» (نشان‌ده شعر من) (همان)

رفتن به مکان‌های دیدنی (سعیدیه و حافظیه) شیراز:

«دیگه نقل سعدی هس و حوض ماهی/ تو که او دور و برا نرفتی گاهی» (همان، ص ۲۳)

«آی دیدم دلت هنوز قرار نداره/ شعر حافظ دِلِت جلا می‌آره» (همان)

۲- ۳- ۳- ضرب المثل‌ها:

«هی با دس پس می‌زنی ما ر، به پات پیش می‌کشی» (همان، ص ۱۴۸)

«خَرِت از پل که گذشت، همّه چی از سرت پرید» (همان، ص ۱۴۵)

۲- ۳- ۴- کنایات:

«کنایه در اصل بین دو نفر یا دو گروه به وجود می‌آید و اندک اندک در میان گروه‌های دیگر جامعه رواج می‌یابد.» در فرهنگ هر خانواده و قبیله و ملتی کنایه‌های خاصی است بنابراین می‌توان آنها را نمادی از فرهنگ عامه‌ی آن جامعه به شمار آورد. (شمیسا، ۱۳۸۱، ص ۲۷۶)

طارمی به صورت زیبایی از کنایات رایج در زبان فارسی با لهجه‌ی شیرازی در شعرهای خود استفاده نموده است. اسم اشعارش به گونه‌ای انتخاب شده است که هر کدام یکی از کنایات رایج را به خاطر می‌آورد یا خود، کنایه است مانند کنایه‌های زیر که نمونه‌هایی از نام‌های منتخب برای اشعار ایشان است:

«که چی چی؟» (طارمی، ص ۱۹): عبارتی کنایی است به معنای این که کار انجام شده

فایده ندارد و بی حاصل است.

«دیگه مرده بود دلم» (همان، ص ۳۳): افسرده بودن.

«از مرحله پرتم» (همان، ص ۳۵): از چیزی بی خبر بودن.

«پیش من تو روت سیان» (همان، ص ۳۸): آبرو نداشتن و شرمنده بودن.
 «دس خودم نیس به خدا» (همان، ص ۷۵): خود را بی‌تقصیر جلوه دادن.
 «چروماتکت برد؟» (همان، ص ۱۵۲): چرا تعجب زده شدی؟
 برخی دیگر از کنایات کتاب «شمیم سخن» در این جا آورده می‌شود:
 «کارا ر رُوب را می‌کنه»: کارها را رو به راه کردن: سر و سامان دادن به کارها (طارمی، ۱۳۸۸، ص: ۷)

«عقده‌ی دلامون بو اومدنش وا می‌کنه» (همان): عقده‌ی دل‌ها را وا کردن: دل‌ها را امیدوار و شاد می‌کند.
 اذان گفتن روی پشت بام کعبه: همه را آگاه کردن
 «میدونم و ختی میات، میره رو بونِ خونه‌ی خدا/ ویمیسسه اذون می‌گه، همه رِ آگا می‌کنه!» (همان)

مچشون می‌گیره، مشتشون وا می‌کنه اومدن از خونه‌تون مچم گرفتن (همان)
 مچ کسی را گرفتن: او را در حال انجام کاری دیدن
 مچ کسی را بازکردن: رسوا کردن
 «میات و زخم هزارساله ر مرهم میذاره» (همان)
 مرهم گذاشتن: بهبود بخشیدن. مداوا کردن
 «آخ اگر آقام بیات شهر گلسون می‌کنه» (همان)
 جایی را گلستان کردن: آباد کردن.
 «ای آقای جونیم بیات، مسلمونا آقو می‌شن» (همان)
 آقو می‌شن: به سروری می‌رسند.
 «بیو می‌اجل به ما تو کی مدارا می‌کنه؟» (همان)
 مدارا کردن اجل: به تعویق افتادن مرگ

«ما ر پیش خودت بوخون، تو ما بیفتیم پیش پات» (همان، ص ۱۰)
 پیش پای کسی افتادن: التماس کردن و احترام گذاشتن
 «یا علی موسی الرضا، جلو خدا رومون سیان» (همان)
 رو سیاه بودن: گناه کار بودن و شرمنده بودن
 «ای باید کاری کنه کارسون/ یعنی دنیا ر بُکنه باغسون» (همان، ص ۱۲)
 کاری کنه کارسون: کار مهم و موثری انجام بدهد.
 بُکنه باغسون: دنیا را از بدی‌ها پاک کند.
 بس که از عاشقی گفتم دیگه شورش در اومه. (همان، ص ۱۹)

دیگه شورش در او مه: شور چیزی در آمدن: از حد گذشتن
 «...که داره شعر قشنگت، می شه تله ی بختونی» (همان)
 میشه تله بختونی: وسیله ی بهتان زدن می شود.
 «گفتم ای قصه بگم، می رم تو خط نقالا» (همان)
 تو خط نقالا: توی خط کسی رفتن: از گروه آنان به حساب آمدن.
 «ای ترانه بسازم، می رم تو نخش قوالا» (همان)
 می رم تو نخش قوالا: در نقش کسی یا گروهی رفتن: مانند آنها رفتار کردن.
 «آگه عرفانی بگم، بایه مو ر از ماس بکشم» (همان)
 بایه مو ر از ماس بکشم: نکته بین باشم
 «آگه دردا ر بگم، لازمه شلاق بچشم»
 لازمه شلاق بچشم: یعنی لازم است عواقب آن را تحمل کنم.
 «اومدیم بو آب و تاب، گفتیم اینا ر که چی چی؟» (همان)
 بو آب و تاب، گفتیم: با شور و هیجان بیان کردیم.
 «باری کلو، آفرین، صد ت شنفتم که چی چی؟» (همان)
 صد ت شنفتم: زیاد شنیدن یک موضوع
 «چی بگم من زبونم هیچ جوری یاروی نداره» (همان، ص ۲۳)
 یاروی نداره: توانایی ندارد، مرا یاری نمی کند.
 «پا توگوشم نکو، هی سر به سرم نیدو برو» (همان)
 پا توگوشم نکو: پا در کفش من نکن: کنایه از این که در کار من دخالت نکن.
 «سر به سرم نیدو برو» (همان)
 سر به سرم کسی گذاشتن: مزاحم کسی شدن و او را اذیت کردن.
 «دیگه من خوُم نمی شم، عشق تو پر پوی نداره» (همان)
 من خوُم نمی شم: من خام نمی شوم: کنایه از این که من فریب نمی خورم.
 پر پوی نداره: قابل اعتماد نیست.
 «به خدا دلم واسی تو کرده پرواز» (همان، ص ۲۲)
 دلم واسی تو کرده پرواز: آرزوی دیدار تو را دارم.
 «قدمت کاکو رو چیشم، پوشو بیو شیراز» (همان، ص ۲۳)
 قدمت کاکو رو چیشم: قدم کسی بر چشم بودن: گرامی داشتن.
 «به خدا راسشه می گم، فکر نکو خسته» (همان)
 خست بودن: بیهوده بودن و برای رفع تکلیف گفتن.

«بیوسِی کن که چطو آتیش به حاصل می‌زنه» (همان، ص ۲۵)
 آتیش به حاصل می‌زنه: آتش به حاصل زدن: از بین بردن کشت و زراعت.
 «بی بیرون نگا بکن، کی داره قیومت می‌کنه» (طارمی، ۱۳۸۸، ص ۲۵)
 قیومت می‌کنه: قیامت به پا کردن: شور به پا کردن، جلب توجه کردن.
 «والو انگار تو دِلَم، تیر ناغافل می‌زنه» (همان)
 تیر ناغافل می‌زنه: تیر ناگهانی زدن: غافلگیر کردن.
 «داره لوی زخم دِلَم، نمک بُو فلفل می‌زنه» (همان)
 لوی زخم دِلَم، نمک بُو فلفل می‌زنه: نمک لای زخم کسی پاشیدن: او را آزار دادن.
 «وختی پُوی بنچاق عشقم، مهر باطل می‌زنه (همان) مهر باطل می‌زنه: مهر باطل زدن:
 از اعتبار انداختن.

«هی بهِم پا پیچ شدن گوشم پیچوندن» (همان، ص ۲۷)
 هی بهِم پا پیچ شدن: به من اصرار کردند.
 گوشم پیچوندن: گوش کسی را پیچاندن: تنبیه کردن
 «بوآم هر چی می‌گف، او ر می‌پیچوندم» (همان)
 کسی را پیچاندن: از مطلب اصلی دور کردن.
 «دلی که من بهت باخته بودم» (همان، ص؟)
 دلی باخته بودم: عاشق و دل داده بودم.
 «می کفتر دُو بود که تو از سرت پرندیش» (همان، ص ۳۱)
 از سر پراندن: اندیشه‌ی آن را از سر دور کردن
 «زود کلک می‌کندی، نه ای جور سر می‌دُوندیش!» (همان)
 کلک می‌کندی: کلک چیزی را کردند: آن را به پایان رسانیدن.
 سر می‌دُوندیش: سر دواندن: معطل کردن، سرگردان کردن.
 «خنده کرد، اُمو بی‌نمک بود به خدا» (همان، ص ۳۳)
 بی‌نمک بود: بی‌نمک بودن: بی‌مزه بودن
 «خواس که باز را تُو دِلَم پیدو کنه» (همان)
 را تُو دِلَم پیدو کنه: راه در دِلَم پیدا کند.
 راه در دل کسی پیدا کردن: محبت کسی را جلب کردن.
 «چی می‌شد کرد، دیگه مرده بود دِلَم» (همان)
 دل مرده بودن: افسرده بودن، شور و شوق نداشتن.
 «دید بهش نم‌جوشم، از خودش وا رفت» (طارمی، ۱۳۸۸، ص ۳۳)

از خودش وا رفت: از شور و هیجان افتاد؛ سست شد.
 انگار آتیش سرد شده، کسی چیزی گفته؟ (همان، ص ۱۵۲)
 آتش سرد شدن: از شور افتادن. دلسرد شدن.
 «شاید که آقات راته زده، قاپته پیچونده» (همان)
 «خدار صد کورور شکر، قاپشه پیچونده شعر من» (همان، ص ۱۵۰)
 راه کسی را زدن: کسی را از کاری منصرف کردن.
 قاپ کسی را پیچاندن: فریب دادن. (همان)
 «حَقَّتَم هَس که گدوی مثل من به چیش نیاری» (همان، ص ۱۴۸)
 به چشم نیاوردن: ندیدن و به حساب نیاوردن
 «خَرِت از پل که گذشت، همه چی از سرت پرید» (همان، ص ۱۴۵)
 از سر پریدن: از فکر چیزی بیرون آمدن.
 «ما شیرازیا، دس دلمون وازه به جدت» (همان، ص ۱۴۲)
 دس دلمون وازه: دست دل مان باز است: کنایه از سخاوت مند بودن.
 «آمو انگار که بی تور به آب زدم/ خوم بودم من، تو ر نشناخته بودم.» (همان، ص ۱۴۱)
 بی تور به آب زدم: کار بیهوده انجام دادم.
 خوم بودم من: من خام بودم: بی تجربه بودم.
 «از جواب سرد من، آتیش گرف، نِشَس وُ گف/ نمی رزیدم واسِت، به یه سئوال مختصر؟»
 (همان، ص ۱۳۰)
 آتیش گرف: خشمگین شد.
 جواب سرد من: پاسخ سرد دادن: بی اعتنایی کردن.
 نمی رزیدم واسِت: برای تو ارزش نداشتم. (ارزیدن: ارزش داشتن).
 «دَس و پام گم شد وُ عقل از سر من گور وخت و رفت.» (همان، ص ۱۲۷)
 دَس و پام گم شد: دست و پای کسی گم شدن: هیجان زده شدن و دست پاچه شدن.
 ۲-۳-۵- نمونه‌هایی از تشبیهات زیبای عامیانه:
 «گردنش انگو بولور با رفتن»: گردن او مانند بلور با رفتن سفید و صاف و صیقلی است.
 (همان، ص ۶۴)
 «گیس او مِت شب یلدا می مونه»: موی او مانند شب یلدا بلند و سیاه است.» (همان)
 «نمدونم چطو بگم که چی چی دیدم/ ماه بود که داش می رفت به چپ یو راس» (همان، ص ۸۵)
 «گفتی با آلو نگاهت، همه ر می سوزونی»: گفتی با نگاه مانند آتش ...» (همان، ص ۱۱۹)

«صورت رنگ پریدش، انگو سیبوی سرمو زده» همان، ص ۱۳۸): چهره‌ی رنگ پریده‌ی او مثل سیب‌های سرمازده است.

«دیدمش کا کو شده بود مٔ گل بارون خورده»: او را دیدم که مثل گل باران خورده پژمرده بود. (طارمی، ۱۳۸۸ ص ۱۳۸)

«صورتِ انگو گل محمدیش/...» (همان، ص ۳۳): صورت او که مثل گل محمدی بود؛... ۲-۳-۶- وصف زیبا و دلنشین یک مراسم عروسی با جلوه‌هایی از قسمت‌های مختلف یک خانه و لباس‌های قدیمی و آداب ازدواج، غذاها و پذیرایی و ...

در شعر «بی بی انگو دیرو بود.» (مثل این که همین دیروز بود.) (همان، ص ۵۷)
 «اومدن لاله و مردنگی چیدن تو سرسرا/ کیپ تو کیپ، مخده و پشتی، گذشتن پسرا
 مجوموی کنگره دار کرده بودن پر شیرینی/ گردو و گیونی و شکر پنیر، چنتو سینی
 چیده بود قاب و قدح، بو شربت سکنجبین/ آجیل و تنقلک، گذشته بود بالوتا پوین»
 «سفره‌ی ترمه ر پهن کرده بودن تو شانشین/ اینه و شمدون و قرآن، جلوش بود رو
 زمین» (همان)

کالو و سرداری و شال و قباش که دیگه نگو/ چه جلوه‌ای بخشیده بود به سر توپاش،
 که دیگه نگو

توکبشکن، سر منقل، همی طو بو خوش می سوخت/ بی نفر نشسه بود، هی الکی، پارچه
 می دوخت» (همان)

توکبشکن، سر منقل، همی طو بوخوش می سوخت/ بی نفر نشسه بود، هی الکی، پارچه
 می دوخت» (همان)

لاله و مردنگی، مخده و پشتی، سر سرا و کار کردن پسران در مراسم، استفاده از
 مجموعه‌های کنگره‌دار، سفره‌ی ترمه، کلاه، روسری، قبا، کفشکن (قسمتی از خانه)،
 استفاده از منقل، دوختن پارچه در گوشه‌ای از مراسم برای دوختن و محکم کردن بخت و
 اقبال عروس و داماد از مصادیق این مورد است.

۳- نتیجه‌گیری

آنچه از این پژوهش در این نوشتار به‌دست آمد؛ نشان می‌دهد که طارمی، علاوه بر پاس‌داشت لهجه‌ی شیرازی در متن با محتوای شعرهایش توانسته است تا فرهنگ توده‌ی مردم این سامان را نیز پاس‌بدارد و در همین راستا نمودهای فراوانی از عناصر فرهنگ عامه

از جمله کنایات رایج در زبان مردم و آداب و رسوم اجتماعی شیراز را در شعر خود جای داده است. به عنوان مثال: اعتقادات مذهبی، مراسم خواستگاری و ... در این میان کاربرد کنایات و ضرب المثل ها سهم بیشتری دارد .

او به زبان شیرین غزل، مناسبات اجتماعی این بافت فرهنگی را به نمایش گذاشته و به نسلی که خود در این فضا رشد نکرده اما به شدت از آن اثر پذیرفته منتقل کرده و آنها را قبل از دگرگونی های عمیق و نابودی کامل فرهنگ، در اختیار دوست داران و پژوهش گران قرار داده است. به گونه ای که می توان اشعار او را یکی از ارزش مندترین آثار فرهنگ عامه به شمار آورد.

منابع

- ۱- انوری، حسن. (۱۳۸۳). **فرهنگ کنایات سخن**، ۲ ج، تهران: سخن.
- ۲- خوش فر، محمد رضا. (۱۳۸۷). «درآمدی بر شناخت مفهوم فرهنگ عامه»، نشریه هفتگی حریف، ش. ۱۶۹
- ۳- رضایی، محمد و ویس کرمی و امید و کیا، حسین. (۱۳۹۶). «باورهای عامیانه درباره ی اختلاج و بازتاب آن در ادبیات فارسی» دو ماهنامه ی فرهنگ و ادبیات عامه، بهمن و اسفند.
- ۴- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). **بیان**، تهران: فردوس.
- ۵- طارمی، یدالله. (۱۳۸۸). **شمیم نسترن، شعرهای عاشقانه شیرازی**، شیراز: نوید.
- ۶- فاضلی، نعمت اله. (۱۳۸۰). «فرهنگ عامه و ادبیات عامیانه فارسی»، کتاب ماه هنر، آذر و دی، ص ۱۴۷.
- ۷- فقیری، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). **باورهای سرزمین مادری ام**، شیراز: نوید.
- ۸- کیانی، حسین. (۱۹۹۲). **سوگند در زبان فارسی**، تهران: دانشگاه تهران.
- ۹- معین، محمد. (۱۳۸۰). **فرهنگ فارسی**، ۶ ج، تهران: امیر کبیر.